

انتقاد

مشتاب

۲

دوره دوم
اردیبهشت ۱۳۴۳
(ضمیمه کتاب دختر رعیت)

درباره:

کارانتقاد از (تی.اس. الیوت)

افسانه سیزیف

مادام بواری

و...

تاریخ ادبیات ایران ، طولانی ترین روز ، ترانزیستور ، امیدهای نو
با آثار ادبیات جهان آشنا شوید ، مجموعه اطلاعات و دانستیهای عمومی
خواب و خوراک ، سفرنامه میرزا حسین فراهانی ، از ماشین بخار تا
قمر مصنوعی

بها ۳ ریال

انتقاد

کتابخانه

دوره دوم
اردیبهشت ۱۳۴۳
(ضمیمه کتاب دختر رعیت)

درباره:

کارانتقاد از (تی.اس. الیوت)
افسانه سیزیف
مادام بواری
و...

تاریخ ادبیات ایران ، طولانی ترین روز ، ترانزیستور ، امیدهای نو
با آثار ادبیات جهان آشنا شوید ، مجموعه اطلاعات و دالتهای عمومی
خواب و خوراک ، سفرنامه میرزا حسین فراهانی ، از ماشین بخار تا
قمر مصنوعی

بها ۳ ریال

تاریخ ادبیات ایران

از فردوسی تا سعدی

از : ادوارد براون - ترجمه و حواشی بقلم
فتح‌اله مجتبائی

۴۴۸ صفحه جیبی - ۳۰ ریال

« این کتاب ترجمه نیمه نخست از جلد دوم «تاریخ ادبیات ایران» تألیف «ادوارد براون» است که مشتمل است بر شرح احوال مردان علم و ادب ، ذکر آثار ادبی و بیان سیر افکار و عقاید در ایران عصر غزنوی و سلجوقی . »

مرحوم محمد قزوینی درباره این تاریخ ادبیات چنین می‌نویسد : «... این کتاب مهم در خصوص ادبیات زبان ما نه تنها در اروپا در باب خود یگانه و منحصر بفرد است و هیچکس از مستشرقین قبل از او مثل آن یا قریب به آن تألیف ننموده است بلکه ما بین خود فارسی زبانان ما چنانکه همه کس می‌داند ، تاکنون هیچ کتابی با این نظم و ترتیب عجیب و با این بسط و تفصیل ، حاوی اینهمه اطلاعات مهمه نادره که نتیجه سی چهل سال زحمت و تتبع ، آنهم از مثل يك چنان علامه ذوقنون عالم به السنه مختلفه ای است ، اصلا و ابدا به عرصه ظهور نیا آمده است . »

این کتاب از این لحاظ برای ما تازگی دارد که نمونه‌ای از کار تاریخ ادبیات نویسی اروپائی در باره تاریخ ادبیات ایران است . مجلدات دیگر این کتاب نیز پیش از این بوسیله آقایان علی یاشا صالح و علی اصغر حکمت ترجمه شده است فقط جلد چهارم آن در گذشته بوسیله مرحوم رشید یاسمی تلخیص شده است که باید دوباره بطور کامل ترجمه شود .

امیدهای نو

تألیف برتراند راسل

ترجمه دکتر سیدعلی شایگان

۳۱۸ صفحه زرکوب - ۱۲۰ ریال

« امیدهای نو در جهانی که در تغییر

است » نام کتابی است بقلم « برتراند راسل » فیلسوف و ریاضی‌دان بزرگ معاصر که در سال ۱۹۵۱ میلادی منتشر شده است .

« برتراند راسل » در این کتاب « پس از اینکه موجبات نگرانی واضطراب بشر و علل کشمکشها و مناقشات گوناگون او را بیان می‌کند برای امکان زندگانی قرین سعادت و صلح و صفا دستوری میدهد که اساساً با آنچه درین باب تاکنون گفته شده تا اندازه‌ای متفاوت است . »

ترانزیستور

از : اوغازی مقدم - عباس ایزدی

امیر کبیر - ۱۳۶ صفحه - ۶۰ ریال
با اختراع ترانزیستور تغییر عظیمی در کار ساختمان رادیو و سایر دستگاه‌های الکترونیک بوجود آمد . رادیوهای بسیار کوچک ساخته شد و مصرف زیاد برق و باتری در رادیوها از میان رفت . زیرا ترانزیستور که جانشین لامپ رادیو شده بود ، اولاً جسم بسیار کوچکی بود ، ثانیاً برای کار کردن ، برخلاف لامپ ، احتیاج به گرم شدن نداشت و نیروئی صرف داغ کردن رشته آن نمی‌شد .

با وجود فراوان شدن رادیوهای ترانزیستوری ، در ایران این اولین کتابی است که در این باره بفارسی چاپ میشود . مؤلفین نخست ترانزیستور و طرز عمل آنرا از لحاظ تئوریک بیان کرده و فورمولهای لازم را درباره آن بدست داده‌اند . سپس به موارد استعمال آن و طرز کارش در دستگاه‌های الکترونیک پرداخته و به کمک نقشه‌های ساده‌ای خواننده را با طرز استفاده از آن آشنا کرده‌اند . نقشه کامل چند گیرنده ترانزیستوری را نیز چاپ کرده‌اند که خواننده با ذوق می‌تواند از روی آنها گیرنده مورد بحث را بسازد . در پایان کتاب جدول‌هایی است که انواع ترانزیستورهای ژاپونی و امریکائی و موارد استعمال آنها را بجای هم‌دیگر نشان میدهد .

کارانتقاد

۲

مسئله روابط اثر هنری با هنر ، اثر ادبی با ادبیات ، انتقادهای با منتقد ، به همان صورتی که مطرح کردم ، بنظر من طبیعی و فطری جلوه می کرد . درك قابل بحث بودن این مسئله یا بهتر بگویم درك این نکته را که انتخاب صریح و قاطعی در این مسئله لازم است مدیون آقای «میدلتن موری» هستم . نسبت به آقای «میدلتن موری» دین روزافزونی بکردن خودم احساس می کنم . اغلب منتقدان ما دست اندرکارا بهامند . آنها سازش می کنند ، به سکوت برگزار می کنند ، بامهربانی نوازش می کنند ، کوتاه می آیند ، بزور عیب - جوئی های بیهوده و درعین حال به همراه سخنان تسکین بخش ، تحت فشار می گذارند و ادعا می کنند که یگانه فرق آنها باد دیگران اینست که آنها اشخاص خوش جنسی هستند و حال آنکه دیگران شهرت بسیار مشکوکی دارند . آقای «موری» از این منتقدان نیست . او میداند که انسان باید وضع مشخصی برای خود انتخاب کند و گاه بگاه بخود می قبولاند که بعضی از عقاید را بدور اندازد و بجای آن عقاید دیگری را برگزیند . او دیگر آن نویسنده گمنامی نیست که چند سال پیش در يك مقاله ادبی نوشت که رومان تیسم و کلاسیسیسم تقریباً يك چیز واحدند و قرن واقعی کلاسیك در فرانسه آن قرنی بود که کلیساهای «گوتیک» و «ژاندارك» را بوجود آورد . من بامفهومی که آقای «موری» به کلاسیسیسم و رومان تیسم قائل است موافق نیستم . بنظر من فرق بین این دو بیشتر فرق بین کامل و ناقص ، پخته و خام و نظم و آشفتگی است . اما آنچه آقای «موری» می خواهد بمانشان بدهد اینست که نسبت به ادبیات نیز مانند هر چیز دیگر ، حد اقل دوراه وجود دارد که انسان نمی تواند هر دو آنها را با هم درپیش بگیرد . و باراهی که خود درپیش گرفته است گوئی می خواهد بگوید که آن راه دیگر اصلاً حق ندارد در انگلیس وجود داشته باشد . زیرا به استنتاج خود جنبه ملی و نژادی داده است .

آقای «موری» نتیجه گیری خود را با وضوح کامل انجام داده است . می گوید : «کاتولیسیم از اصول فرمانروائی روحی بی چون و چرائی در بیرون از وجود فرد دفاع می کند ، و اساس کلاسیسیسم نیز در ادبیات چنین است .»

هر چند که این همه آن حرفهائی نیست که می توان درباره کاتولیسیم یا کلاسیسیسم گفت ، اما در داخل دایره ای که گفتگوی آقای «موری» را در خود می گیرد ، این تعریف اعتراض ناپذیر بنظر میرسد . آن عده از میان ما که طرفدار آن چیزی هستند که آقای «موری» کلاسیسیسم می نامد ، معتقدند که انسانها تا نسبت به چیزی در بیرون از وجود خودشان سوگند و قاداری نخورند ، نمی توانند از عهده کاری بر آیند . من میدانم که «در بیرون» و «در درون» اصطلاحاتی است که به مشاجرات زیادی راه میدهد و هیچ روانشناسی نمی تواند بحثی را که بر چنین حرفه ای بیهوده ای متکی باشد تصویب کند . اما من دوست دارم باور کنم که آقای «موری» و من می توانیم با موافقت هم بپذیریم که همین اصطلاحات برای هدف ما بدردمی خورد و به ملامت های دوستان روانشناس مان اهمیتی ندهیم . اگر شما تصور می کنید که چیزی را در بیرون از وجود انسان باید تصور کرد ، باشد ، می پذیریم که چنین است . پس اگر آنچه مورد توجه یک فرد است روش سیاسی است ، باید او به یک اصل یا یک شکل حکومت و یا به یک پادشاه و قادار باشد . اگر به مذهبی توجه دارد و دارای مذهب است به یک کلیسا و بالاخره اگر به ادبیات علاقمند است بنظر من باید به آن اصولی که من در فصل اول کوشیدم بیان کنم پای بند باشد . با وجود این نکته دیگری نیز بنوبه خود بمیان می آید که آقای «موری» آنرا چنین بیان کرده است : «نویسنده انگلیسی ، مذهبی انگلیسی و سیاستمدار انگلیسی ، هیچوقت اصولی را از اسلاف خود به ارث نمی برند . آنها فقط این ارث را برده اند : ادراک اینکه ، بعنوان آخرین راه حل ، تسلیم ندای درون خود شوند . « اعتراف می کنم که این وضع در مورد بعضی ها صدق می کند . مثلاً در مورد «لوید جورج» کاملاً صادق است . اما چرا «بعنوان آخرین راه حل» ؟ آیا اینان تا آخرین لحظه ، باندای درون خود مخالفت می کنند ؟ بنظر من آنها که دارای این «ندای درون هستند پیوسته گوش به فرمان آن هستند و ندای دیگری را نخواهند شنید . «ندای درون» کاملاً شبیه اصل و «قاعدده ای بسیار قدیمی است که بوسیله یکی از منتقدان سلف بیان شده و بزبان آشنای امروزی می گوید که هر کسی «مطابق دلخواه خود» رفتار کند . صاحبان این «ندای درون» همان مردمی هستند که ده نفری در یک کوبه قطار سوار می شوند و برای تماشای یک مسابقه فوتبال به «سیوانسی» میروند و به ندای درونشان گوش میدهند که در گوششان پیام جاودانی غرور و ترس و علاقه را می خواند .

آقای «میدلتن موری» بعداً با ظاهر عادلانه ای بیان می کند که در اینجا سوء تعبیری شده است . او می گوید : اگر آنان (نویسنده ، مردم مذهبی و سیاستمدار

انگلیسی) در کار جستجوی شناختن خویشتن کاملاً عمیق شوند - که نه تنها به یاری هوش بلکه با تمام وجود شخص انجام می گیرد - به يك «من» خواهند رسید که جهانی است. « این تجربه ای است که از اغلب نیروهای دوستداران فوتبال ما فراتر است. این تجربه، هر چه باشد، تصور می کنم چنان توجهی به کاتولیکها بخشیده است که درباره این تمرین خود رساله ها بنویسند. اما کاتولیکهایی که این کار را می کردند، من معتقدم که، خودستاهای هیجان زده نبودند، کاتولیک فکر نمی کرد که خودش همانند خدا است. «آقای موری» می گوید: «کسی که خود را استنطاق می کند، در پایان صدای خداوند را خواهد شنید.» در تئوری، این عقیده به نوعی «وحدت مطلقه» منجر میشود که من معتقدم اروپائی نیست - همانطور که آقای «موری» معتقد است که کلاسیسیسم انگلیسی نیست. و نتیجه عملی آن شعری نظیر «هودیبراس»^۱ است ...

... مسئله این نیست که چه عقیده ای بطور طبیعی یا بسادگی به مغز ما میرسد، بلکه مسئله اینست که کدامیک خوب است؟ یا بهتر بگوئیم فلان روش بهتر است و فلان روش دیگر بی اهمیت. اما چگونه چنین انتخابی می تواند بی اهمیت باشد؟ مسلماً با استناد به مبانی نژادی یا فقط بسادگی و با ادعای اینکه فرانسویان چنانند و انگلیسها چنین، نمی توان مسئله را حل کرد: آیا کدامیک از این دو نظر متضاد درست است؟ و من نمی توانم بفهمم که چرا اختلاف بین کلاسیسیسم و رومانتیسم در کشورهای لاتین نسبتاً عمیق است (همانطور که آقای «موری» می گوید) و در کشور ما نامحسوس است. زیرا اگر فرانسویان طبیعتاً کلاسیک هستند، چرا کلاسیسیسم در فرانسه بیشتر از انگلستان با عکس العمل رو بر وجه است؟ و اگر کلاسیسیسم برای آنها طبیعی نیست و چیز مقتبسی است چرا در اینجا اقتباس نشود؟ آیا فرانسویان در سال ۱۶۰۰ کلاسیک بودند و انگلیسها در همان سال رومانتیک؟ بنظر من يك فرق بسیار مهم وجود داشت و آن فرق این بود که فرانسویان در سال ۱۶۰۰ وضعی بسیار نزدیکتر به کمال داشتند.

۳

این بحث شاید چنین بنظر آید که ما را از موضوع اصلی این مقاله دور کرد. اما این ارزش را داشت که نظر آقای «موری» را درباره مقایسه «نیروی خارجی» و «نیروی درون» بدست بدهد. زیرا برای کسانی که از «نیروی درون» اطاعت می کنند (شاید «اطاعت می کنند» کلمه رسائی نباشد.) هیچیک

۱ - Hudibras: شعر هجائی «ساموئل باتلر» (۱۶۸۰ - ۱۶۱۲) که در آن

کشیشان خرافاتی انگلیس مسخره شده اند.

از آنچه من می‌توانم درباره انتقاد بگویم کوچکترین ارزشی نخواهد داشت. وقتیکه انسان «ندای درون» دارد دیگر چه احتیاجی به داشتن «اصول» هست؟ اگر من چیزی را دوست دارم همان برای من کافیست، و اگر عده‌کافی از میان ما همه باهم فریاد بزنند که آنها دوست دارند نظر آنها باید برای ما هم (که آنها دوست نداریم) کافی باشد. آقای «کلوتن بروک» می‌گوید قرارداد هنر قراردادی است که متقدمین بنای آنرا می‌گذارند. و ما نمی‌توانیم هر چیزی را که خوشمان می‌آید دوست بداریم، بلکه باید به دلیلی که خوشمان می‌آید دوست بداریم. اما ما عملاً بهیچوجه به کمال ادبی توجه نداریم. جستجوی کمال علامت بی استعدادی است زیرا نشان می‌دهد که نویسنده وجود یک فرمانروائی روحی بلا منازع را در خارج از وجود خودش پذیرفته است و می‌کوشد که با آن سازش کند و می‌گوئیم که بت پرستی را قبول نداریم. «اصول پیشوائی کلاسیک اینست که از آئین و یا عرف تبعیت کند نه از شخص.» و ما اصول را نمی‌خواهیم بلکه اشخاص را می‌خواهیم.

«ندای درون» یعنی این. این ندائی است که برای آسان ساختن مطلب می‌توانیم نامی به آن بدهیم: و نامی که من پیشنهاد می‌کنم «لیبرال بازی» است.

نا تمام

۱ - کلمه‌ای که در اینجا خود «الیوت» بکار برده Whiggery است. در درانگلیس همانطور که حزب محافظه کار را «Tory» می‌نامند، حزب لیبرال نیز که در اغلب موارد پایتد عرف نیست و روی خود بینی خاصی عمل میکند Whigs خوانده میشود. منظور از کلمه فوق رفتاری نظیر رفتار این حزب است. مترجم

بحث و انتقاد

افسانه سیزیف

ترجمه علی صدوقی - م. ع. سپانلو

ناشر: قائم مقام

۱۷۰ صفحه رقی - ۴ تومان

«آلبر کامو» را ما در ایران با کتاب «بیگانه» شناخته ایم. کتابی که کامو در آن برای اولین بار مسئله «پوچی» را بمیان کشید. «مورسو» قهرمان این کتاب، انسانی است «پوچ». انسانی که آرزو دارد دلیل وارزشی برای وجود خود پیدا کند و موفق نمی شود. احساس «پوچی» در «مورسو» بر اثر بیگانه بودن او با واقعیت عینی دنیای خارج و بیگانه بودن این دنیا با او زائیده می شود. او با واقعیتی احاطه شده است که نسبت به آرزوهای درونی او مطلقاً نابینا است. ناچار با خود نیز بیگانه می شود. ولی خود را نمی کشد، بلکه رهامی کند که محکوم بمرگ شود. آیا او نیروی زنده ماندن را از کجا آورده است؟ و اصلاً انسان پوچ امروزی، نیروی زیستن در این دنیای پوچ را از کجا می آورد؟ پاسخ این سؤالها را کامو در «افسانه سیزیف» داده است. کامو در این کتاب از: «حساسیتی پوچ که می توان بطور پراکنده، در عصر ما یافت سخن می گوید. بی آنکه قلمرو «پوچی» را کنار بگذاریم آیا زیستن را امکانی هست؟ «سیزیف» به این سؤال پاسخ مثبت می دهد: بدون ترک قلمرو پوچی هم امکان زیستن وجود دارد و شاید بتوان گفت که معنویاتی هست. این معنویات آنگاه مفهوم می یابد که انسان زمینه اصلی یعنی «پوچی» را از یاد نبرد. در زیستن با آگاهی کامل و مواجهه با پوچی و بیهودگی در کمال روشن بینی، نوعی قهرمانی وجود دارد و نمونه این قهرمانی در سرنوشت «سیزیف» قهرمان افسانه ای نشان داده شده است که «خدایان او را محکوم کرده بودند که پیوسته تخته سنگی را تا قله کوهی بفلتاند و آنجا، آن تخته سنگ با تمامی وزن خود پائین می افتاد. خدایان بحق اندیشیده بودند. برای گرفتن انتقام، تنبیهی دهشتناکتر از کار بیهوده و بی امید نیست.» (صفحه ۱۶۵ کتاب)

... در پایان، این کوشش طولانی و موزون، در فضائی بی آسمان و

زمانی بی‌عمق به هدف میرسد. آنگاه سیزیف می‌بیند که سنگ (در) لحظه‌ای چند به جانب این جهان زیرین نزول می‌کند، که از آنجا او باید آنرا از نو به سوی قتل بالا برد. سیزیف دوباره به سوی دشت پائین می‌رود ...

«... اگر افسانه غم‌آور است، بدین جهت است که قهرمان آن آگاه است... سیزیف عملاً خدایان، ناتوان و عاصی، از تمامی اهمیت و شدت وضع اسف‌آور خویش آگاه است. هنگام فرود آمدن، او بدین وضعیت خود می‌اندیشد که وضوح شکنجه‌او، در یک زمان پیروزی او را نیز در بر دارد. سرنوشتی نیست که بوسیله‌ی تحقیر مغلوب نشود. (صفحه ۱۶۷ کتاب)

طبعاً مسئله قابل بحث است و دامنه‌ای دارد. در این جهان پوچ مسائلی مطرح می‌شود: خودکشی، امید و چیزهای دیگر... و تحلیل اینها همه آن مطالبی است که کتاب «افسانه سیزیف» را تشکیل می‌دهد.

در اینجا اشاره به همه این نکات امکان ندارد و برای پی‌بردن به آنچه کامو می‌گوید باید خود کتاب و نیز آثار دیگر کامورا خواند و حتی برای درک بهتر آثار او باید از عقاید «چستوف» فیلسوف روسی که کامو عقایدش را بر روی فلسفه او بنا نهاده است و نیز از عقاید «کیر که گور» و «هایدگر» و دیگران نیز خبری داشت... و این مقدار اطلاع از فلسفه اگر برای خواننده هم لازم نباشد برای مترجم چنین کتابی بی‌شک ضروری است...

و اما درباره ترجمه حاضر:

قسمتی از کتاب گویا قبلاً بوسیله مرحوم «علی صدوقی» ترجمه شده و بعد برای تکمیل و نیز تصحیح و تنقیح به آقای «م. ع. سپانلو» سپرده شده است. نکته‌ای که باید قبلاً به آن اشاره کرد اینست که بدون شک مترجمین و یا لااقل آقای سپانلو به اهمیت کار واقف بوده‌اند و کوشش خاصی بکار رفته است تا کتاب کامل ترجمه شود و چیزی از قلم نیفتد. اما مانع بزرگی بمیان آمده که حاصل این کار و کوشش را بکلی ضایع کرده است و این مانع عبارت است از کمی تجربه در کار ترجمه و عدم آشنائی کامل با گرامر زبان فرانسه. من شکی ندارم که اگر کتاب آسانتری با این دقت ترجمه می‌شد قابل قبول و شاید خوب از آب در می‌آمد. ولی چرا «افسانه سیزیف» انتخاب شده است؟ دلیل این انتخاب را از خود مترجمین باید پرسید.

یگانه مقاله قابل قبول و روان این ترجمه، مقاله آخر آن یعنی مقاله پنج صفحه‌ای «افسانه سیزیف» است که پیش از این نیز دو ترجمه دیگر از آن در دست داریم (و در بالا نیز چند عبارت از آن نقل شد). در بقیه مقالات بقدری اشتباه

ترجمه‌ای و ابهام در درك مطلب وجود دارد که می‌توان يك کتاب صد صفحه‌ای در شرح اشتباهات آن نوشت .

در اینجا فقط به اشتباهات مهم (نه انحرافات جزئی و تعبیر نادرست کلمات) در ترجمه مقدمه چند سطر کامو بر کتاب ، و مقاله شش صفحه‌ای اول کتاب یعنی مقاله «پوچی و خودکشی» اشاره میشود .

بمحض گشودن کتاب ، در مقدمه چند سطر کامو بر آن ، به این جمله مبهم برمی‌خوریم که آغاز سرگیجه‌است :

«پس در درجه اول موضوع ، عبارت از نوعی درستکاری اصلی و ابتدائی است برای اینکه مسئله لازم به پاره‌ای از عقول معاصر نمایانده شود.»

و بعد می‌گوید :

«چنانکه در طی شروح و تفاسیر کتاب دیده خواهد شد ، من کوچکترین سهمی از برای پنهان داشتن امر نداشته‌ام.»

از برای پنهان داشتن چه امری؟ مراجعه به متن اصلی ، منظور نویسنده را روشن می‌سازد . کامو چنین نوشته‌است :

Il est donc d'une honnêteté élémentaire de marquer , pour commencer , ce qu'elles doivent à certains esprits contemporains...

یعنی : «پس شرط ابتدائی امانت است که ، در آغاز ، آنچه را که (این صفحات) مدیون بعضی از اذهان معاصر است نشان دهم.»

در مقاله «پوچی و خودکشی» جمله

C'est avouer qu'on est dépassé par la vie...

چنین ترجمه شده‌است :

«این اعتراف است که مردم از زندگی می‌گذرند . (صفحه ۵۳)

و حال آنکه باید چنین ترجمه شود :

«اعتراف بر این است که زندگی بر ما (یا هر کسی) پیشی جسته‌است...»

جمله

Un monde qu'on peut expliquer même avec de mauvaises raisons est un monde familier.

چنین ترجمه شده‌است :

«دنیايي که بتوان در آن بدترین دلایل را توجیه کرد ، دنیای خودمانی

است.» (همان صفحه)

و حال آنکه باید چنین ترجمه شود :

«دنیائی که بتوان آنرا ، حتی با دلایل بد توجیه کرد ، دنیای آشنائی
است .»
جمله

On peut poser en principe que pour un homme qui ne triche pas,
ce qu'il croit vrai doit régler son action

چنین ترجمه شده است :
«اصولا شخصی که تقلب نمی کند و ایمان بدرستی دارد عملش را هم باید
منظم کند. (صفحه ۵۴)
و حال آنکه باید چنین ترجمه شود :
«اصولا می توان این نکته را مطرح کرد که انسان بی غل و غش باید عمل
خود را طبق آنچه درست می پندارد تنظیم کند .»
جمله

Au contraire , ceux qui se suicident , il arrive souvent qu ' ils
étaient assurés du sens de la vie

چنین ترجمه شده است :
«برعکس ، چه بسا اتفاق افتاده است کسانی که خودکشی می کنند ، از
جهت زندگی تأمین بوده اند.» (صفحه ۵۴)
و باید چنین ترجمه شود :
«برعکس چه بسا اتفاق می افتد ، کسانی که خودکشی می کنند ، از جهت
مفهوم زندگی اطمینان داشته اند.»
جمله

C'est un lieu commun de comparer les théories philosophique et
la conduite de ceux qui les Professent

چنین ترجمه شده است :
«جای آنست که نظریات فلسفی را با رفتار کسانی که بان عمل می کنند ،
مقایسه کرد.»
و حال آنکه باید چنین ترجمه شود :
«عادت براینست که نظریات فلسفی را با رفتار کسانی که آنها را تعلیم
میدهند مقایسه می کنند.»
بعد بلافاصله به جمله ای میرسیم که هم نادرست ترجمه شده و هم فارسی آن
نادرست است و هم در ترجمه توضیحی که کامو در مورد یکی از اسامی آن داده
اشتباه شده است . جمله چنین است :

Mais il faut bien dire que parmi les penseurs qui refusèrent un sens à la vie , aucun , sauf Kirilov qui appartient à la littérature, Peregri-
nos qui naît de la légende et Jules Lequier qui relève de l' hypothèse, n' accorda sa logique jusq' à refuser cette vie

ترجمه‌ای که در کتاب برای این جمله می‌بینیم این است :

«اما باید گفت ، از میان متفکرینی که معنای زندگی را درک می‌کنند ، هیچ کدام غیر از کیریلوف که متعلق به ادبیات ، و پیرگرینو که ایجادکنندهٔ افسانه و ژول لوکیه سازندهٔ فرض و قیاس ، منطق خود را به آنجا نمی‌رساند که این زندگی را رد کند.» (صفحهٔ ۵۵)

ترجمهٔ درست جمله چنین است :

«اما باید گفت ، از میان متفکرینی که مفهومی برای زندگی قائل نیستند ، هیچکدام ، بجز کیریلوف که متعلق به ادبیات است و «پیرگرینوس» زائیدهٔ افسانه و ژول لوکیه، منسوب به فرض و تصور ، منطق خود را به آنجانی کشاند که این زندگی را رد کند.»

در حاشیهٔ صفحه ، نویسنده با اشاره به نام «پیرگرینوس» توضیحی داده و نوشته است : «من شنیده‌ام که اخیراً رقیبی هم برای «پیرگرینوس» پیدا شده و آن يك نویسندهٔ بعد از جنگ بود که پس از نوشتن نخستین کتابش خودکشی کرد الخ ...»

و اما مترجمین چون قبلاً در ترجمهٔ اصل مطلب اشتباه کرده بودند «پیرگرینوس» را يك شخصیت معاصر شمرده و توضیح کامورا چنین ترجمه کرده‌اند.
«بطوریکه شنیده‌ام پیرگرینو ، پس از آنکه اولین کتاب خویش را تمام کرد ، برای جلب توجه به تألیفاتش خودکشی نمود...» (همان صفحه)
باز چند سطر پائین‌تر می‌رسیم به يك جملهٔ عجیب دیگر :
«بدین طریق جدی گرفتن سبک نگارش و مطالب سودایی چندان مهم نیست ولی بمورد قضاوت قرار گرفتن مؤلف آن منتهی میشود.» (همان صفحه)
اصل جمله این است :

Cette façon de ne pas prendre le tragique au sérieux n' est pas si grave , mais elle finit par juger son homme.

و ترجمهٔ آن باید چنین باشد :

«این طرز جدی نگرفتن مسائل فجیع ، چندان مهم نیست ، اما بالاخره سبب می‌شود که دربارهٔ خود شخص قضاوت کنند.» (همان صفحه)
و بالاخره این قسمت از يك جمله:

«... آن روانشناسی که در آن يك روحیه ابژکتیف در همه موارد میتواند برای همه مسائل مقدمه قرار گیرد...» (صفحه ۵۶)
 که اصل آن چنین است :

...la psychologie qu' un esprit «objectif» sait toujours introduire dans tous les problèmes...

و ترجمه درست آن چنین :

«...روانشناسی، که يك ذهن «ابژکتیف» (برون نگر) پیوسته آنرا در همه مسائل دخالت میدهد...»

گذشته از این در همین مقاله شش صفحه‌ای جملاتی که در ترجمه شان اشتباه فاحش دستوری روی نداده ولی مفهوم اصلی شان بدست داده نشده است فراوان است. بعنوان مثال، آخرین جمله مقاله را میآورم که چنین است :

«در این رقصیکه بيك زمان، اساسی و دقیق است، عقل میتواند قبل از رنگ آمیزی و احیای آنها، وضعیاتشان را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد (صفحه ۵۷) و حال آنکه منظور نویسنده این است :

«آنگاه ذهن می تواند «فیکورهای این رقص را، که هم ابتدائی است و هم ظریف، قبل از آنکه خودش نقش کند و مجسم سازد، تجزیه و تحلیل کند.»
 دو کلمه را هم که ضمن ورق زدن کتاب، در وهله اول بچشم میخورد باید اینجا تذکر داد : در صفحه ۶۸ نام Zarathoustra را همانطور «زاراتوسترا» نوشته و فرنگی آنرا در زیر صفحه آورده اند بی خبر از آنکه این کلمه قیافه فرنگی کلمه «زرتشت» است.

و نیز در مقدمه کتاب که آقای «اکبر افسری» ترجمه کرده است می بینیم که «اما نوئل را بله» کامورا چنین و چنان توصیف می کند که در يك لحظه این تصور به آدم دست میدهد که «را بله» نویسنده قرن شانزدهم درباره کامو اظهار عقیده کرده است. و حال آنکه بظن قوی مراد نویسنده «اما نوئل روبلس» نویسنده معاصر است.

امیدوارم این تذکر که مطلقاً خیر خواهانه است و آگاه کننده، آقای سپانلورا که جوان با ذوق و مستعدی هستند نرنجانند.

رضا سید حسینی

مادام بواری

نوشته گوستاو فلوبر

ترجمه اول از آقایان : محمد قاضی - رضا عقیلی

ناشر : کیهان

(قطع جیبی) ۳۸۶ ص . بها : ۳۵ ریال

ترجمه دوم از آقای مشفق همدانی

ناشر : امیرکبیر

۵۴۲ صفحه رقعی - ۱۶۵ ریال

گوستاو فلوبر، نویسنده بزرگ قرن نوزدهم فرانسه را در ایران نویسنده بی‌طالعی باید شمرد، تاچندی پیش هیچک از آثار او به فارسی ترجمه نشده بود و خلاصه‌ای که سالها پیش از مادام بواری، ترجمه شده بود قدر کتاب را به هیچوجه نشان نمی‌داد. گفتگو درباره مقام فلوبر، نویسنده‌ای که معتقد بود «نیکی خداوند در ادبیات پایان می‌یابد» نیاز به بحثی جداگانه دارد. در اینجا جز پرداختن به کلیات، چاره‌ای نیست: زندگی او از ۱۸۲۱ تا ۱۸۸۰ بود. در یکی از شهرستانهای فرانسه بدنیا آمد، بی‌آنکه از طبقه «بورژوا» بیرون باشد، نسبت به این طبقه نفرت شدیدی در دل داشت. در اوج شکفتگی این طبقه، مفاسد و معایب آنرا می‌دید. بی‌آنکه به علم حقوق علاقه‌ای داشته باشد بتحصیل آن پرداخت ولی زودگمشده خود را در جهان ادبیات یافت. از شیوه رمانتیسیم روگرداند و متوجه واقعیت شد، مدعی شد که «عدالت را وارد جهان هنر باید کرد»، عدالتی که نویسنده در آن قاضی است. فلوبر نه چون بالزاک رئالیست است و نه چون زولا ناتورالیست. با اینهمه در آثار او نشانه‌هایی از مکتب رئالیسم و نشانه‌هایی از مکتب ناتورالیسم دیده می‌شود و بالاتر از همه رئالیسم او خاص خود اوست. گویا در کشور فرانسه نیز گفتگو درباره او به پایان نرسیده است. چنانکه سارتر نوید داده است که راجع به فلوبر کتابی بنویسد. دستور رئالیسم خاص سارتر این است: «نشان دادن، برای تغییر دادن» و فلوبر بی‌آن که در جهان ادبیات چنین دستوری صادر کرده باشد در زوایای روح قهرمانانش، دوستدار آنچه نشان میداد نبود. مادام بواری مصداق کامل این مدعا است. گرچه تصویری که در کتاب مادام بواری از طبیعت آمده چنان گویا وزنده است که هنوز هم پس از گذشتن صد و چند سال شهرستانی را که او توصیف

کرده می‌توان از روی نوشته‌های کتاب بازشناخت ، اما زنی که در این کتاب تصویر شده ، نه زنی دوست داشتنی و آرمانی است (چنان که بعضی از رئالیست‌ها معتقدند قهرمان اثر باید چنین باشد) نه محصول خیال نویسنده ، نه عکس برداری ساده از واقعیت ؛ با اینهمه چنان نشانه واقعیت عصر خود است که می‌توان تصویر بسیاری از مردم فرانسه زمان فلوربر را در روایات این زن دید. بهبوده نیست که خود قلوب بر گفته است: «مادام بوارری، یعنی من!» این جمله عجیب متضمن این حقیقت و دعوت است که ای مردم زمانه ، بیایید تصویر خود را در مادام بوارری ببینید! مادام بوارری را داستان ابتذال گفته‌اند ، یعنی تشریح ابتذال و محکومیت آن ... و این گفته درست است .

مادام بوارری داستان کسانی است که میخواهند از «پبله» خود بیرون آیند ولی در این کار مقدس به علل زیادی ، به وادی گمراهی می‌افتند و در نتیجه این گمراهی دچار «ملال» می‌شوند ، ملالی که در آثار بودلر منعکس است . مادام بوارری سه بار عاشق میشود ولی در همه عشق‌های خود با مردانی خام و ابله یا مزور و دسیسه‌کار روبرو می‌گردد ، بجای آن که دست رد بسینه آنها گذارد ، آنان را می‌پذیرد و فاجعه عشق او در همین پذیرفتن است . زندگی مادی او نیز موازی عشق‌های بی‌سرانجام اوست . بی‌آن که حساب سود و زیان خود را داشته باشد به خرید می‌پردازد ؛ بی‌تفکر ، دزدی می‌کند ، می‌خواهد از شوهر خود «جراحی ماهر» بسازد . از محیط دلزده است و میخواهد از آن بگریزد ولی گریز گاه‌های او ، راهی به دیار روشنی نیست ، منفذی است به اطاق در بسته‌ای دیگر . خواستار حرکت و جنبش و تکاپوست اما حرکت او پیش رفتن نیست . برجستنی است همانند برجستن کلاغ . حرکتی است بی‌مداومت و کورکورانه ؛ گوئی در خواب راه می‌رود . می‌رود ، اما بی‌هدف ، بی‌قدرت و نا بخردانه . معشوقان او نیز یا کردند یا بی‌حمیت و از این مجموعه تعفن ابتذال بلند است .

مادام بوارری را رمان تنهایی گفته‌اند ، چنان تنهایی که مردمان به دست خود می‌سازند نه تنهایی تقدیری . قهرمان داستان ، همه چیز را چون روح بی‌عظمت خود «مبهم و پرآلود» می‌بیند ، همه رشته را میان خود و واقعیت می‌برد در عشق و زندگی ، نه تنها به سوی يك پرتگاه ، بلکه به سوی دو پرتگاه می‌رود ، آنچه را آتش عشق می‌نامد ، کورسوی شعله هوس است و آنچه را «زندگی» می‌پندارد ، سرابی است از زندگی نه خود آن . زن نگون بخت ، گوئی چیزی یا جایی را نمی‌بیند ، هنگامی بیدار می‌شود - یا بهتر بگوئیم او را بیدار می‌کنند - که دیگر همه راه‌ها بسته است ، دیواری بلند و ضخیم در پیش

روی اوست ؛ سرخود را بدیوادمی گوید و جان میدهد .
 و این داستان ، داستان يك زن نیست ، داستان کسانی است که طغیانشان ،
 عشقشان زندگی شان کم مایه ، بی نیرو و خام است ؛ کلمات را محکوم
 نکنیم ؛ طغیانشان تنها گناهی کثیف است ، عشقشان هوسبازی است ؛ زندگی شان
 رویائی ملال خیز و بی سرانجام است .

اکنون از این رمان دو ترجمه در دست داریم ؛ یکی ترجمه محمد قاضی
 و رضا عقیلی و دیگری ترجمه مشفق همدانی .
 در مقدمه ای که محمد قاضی مترجم مشهور بر ترجمه اول نوشته است
 میخوانیم که « ترجمه این شاهکار زیبا در درجه اول مرهون يك سال و اندی
 رنج خستگی ناپذیر دوست ارجمند و با ذوقم آقای رضا عقیلی و در درجه دوم همکاری
 ناچیز نگارنده است . »

نام محمد قاضی با انتخاب اثر بزرك و زیبا ، ترجمه درست و فصیح و انشاء
 شیرین مترادف است . در این ترجمه مشترك نیز هم رعایت وفاداری شده و هم
 زیبایی اثر به زبان فارسی منتقل گردیده است .

اما - شاید به اقتضای شريك گرفتن در کار ترجمه - مترجمان دچار
 اشتباه های کوچکی شده اند که با توجه به توفیق کلی آنان باید این خطاها را
 معلول اندکی شتابزدگی دانست . کتاب ده صفحه در میان با متن مقابله شد
 و معلوم شد چند کلمه آسان به خطا ترجمه شده است :

درس ۱ معلوم نیست چرا Ivresse (مستی) به کلمه عشق ترجمه شده است .
 درس ۸۰ کلمه Lessives را ضررها ترجمه کرده اند ، در صورتیکه در اینجا مراد
 و لباسهای شسته است . درس ۳۲۱ Stoïque را به تسلیم و رضا ترجمه کرده اند
 حال آنکه باید به «شهامت» ترجمه شود . به همین قیاس در عبارتهای فارسی
 نیز گاهی کلمه های «روزنامه ای» بکار رفته که با انشای زیبای کتاب سازگار
 نیست ؛ اما بلافاصله باید افزود که این شتابها نسبت به مجموع کار ناچیز است .
 بر روی هم باید انصاف داد که حاصل کار این دو ، ترجمه موفق است .

در مقابل ، ترجمه مشفق همدانی ، ترجمه ناموفقی است و این به دو علت است :
 نخست آن که انشای ترجمه با متن سازگار نیست . يك اثر بزرگ ادبی
 را نمیتوان بهر انشائی ترجمه کرد . در اینجا بعضی از عبارتهای ترجمه را نقل
 می کنیم تا تنها به قاضی نرفته باشیم :

« برای خاموش کردن آتش آرزوها و رؤیاهای شخصی خود در این داستانها
 آب می جست » (ص ۹۰)

«من هواخواه ... اصول جاودانی ۸۹ هستم» (مراد اصول انقلاب بزرگ فرانسه است) (ص ۱۲۱)

«هومه» های کوچولو (به جای «فرزندان هومه») (ص ۱۸۰)

«برای يك خانم هرگز بیهوش نشدن خیلی غریب است» (ص ۲۰۰)
 «با اینهمه این اشاره «اما» فقط اختطاری بیش نبود زیرا «لوروه» نیز همراه آنان بود و گاهی گاهی سخن می گفت و هویدا بود که میل دارد داخل صحبت شود . گفت : ...» (ص ۲۱۰)

«ما فوق بیست و چهار ساعت مهلت داده میشود» (به جای فقط بیست و چهار ساعت مهلت داده میشود) (ص ۴۵۱)

«... دوچار تشنج شد و چنین فریاد برآورد: - آه ! ای خدای من ! دهشتناک است!» (ص ۴۹۰)

«با خود گفت چه انبوه ترهاتی» (ص ۳۱۰)

«بازوان خود را بشکل صلیب بر سینه نهاده و سر خود را بیابین افکنده و به کفش های راحت خود خیره شده بود» (ص ۳۵۹)

«وی در حقیقت مقررات قانون سال یازدهم جمهوری را که مبنی است هیچ فردی بدون دردست داشتن دیپلم رسمی حق طبابت ندارد نقص کرده بود.» (ص ۱۳۴)

«احساس کرد که چشمانش شاید مرتکب يك بی مبالاتی شده اند.» (ص ۱۴۴)

«شعاع آفتاب از میان گلوله های كوچك آب که پشت سرهم جلو میرفتند و منفجر می شدند عبور می کرد» (ص ۱۴۶)

«هنگام راه رفتن هیچ صدای دیگری جز آهنگ برخورد پاهایشان و سخنانی که آهسته می گفتند و خش خش دامن «اما» صدای دیگری نمی شنیدند» (ص ۱۴۶)

«احساس می کردند يك نوع رختی بر تاروپود وجود هر دو مستولی گردیده است» (ص ۱۴۷)

«هنگامیکه به خانه معشوق میرسید از نفس افتاده و گونه های سرخ شده و از تمام بدنش يك عطر تازه شیرۀ نباتی و بوی فضای باز بمشام میرسید.» (ص ۲۵۳)

گذشته از این مترجم در ترجمۀ اثر دچار اشتباه های زیادی شده است که مغل معنی منظور است . کتاب ، مانند ترجمۀ اول ، ده صفحه در میان با اصل مطابقت شد و نتیجه های زیر به دست آمد :

Garçon de classe شاگرد ترجمه شده است که باید فراش دبستان ترجمه کرد (ص ۱۱)

جمله 'Il avait les cheveux coupés droit Sur le front' چنین ترجمه شده است «فرق سرش را بخط مستقیم ... باز کرده بود» که باید چنین ترجمه شود: «موهایش، روی پیشانی، صاف قیچی شده بود.» (همان صفحه) جمله Des poignets rouges habitués à être nus, چنین ترجمه شده است «مچهای سرخس که هویدا بود در حال عادی برهنه است» (به جای: مچهای سرخس که معلوم بود به برهنگی عادت داشته است) (ص ۱۲)

کلمه Étui انگشتانه ترجمه شده است که جعبه سوزن و نخ درست است (ص ۳۰)

کلمه Ruine فحش ترجمه شده است که ورشکستگی و خانه خرابی درست است (ص ۵۰)

کلمه Serment را با Sermon اشتباه کرده، موعظه ترجمه کرده اند که سوگند درست است (ص ۶۰)

کلمه Polypier را گل شمعدانی ترجمه کرده اند که نوعی مرجان است (ص ۱۵۰)

اصطلاح Plaît-il? را «آیا خوشتان می آید» ترجمه کرده اند که باید ترجمه می شد «چه فرمودید؟» (ص ۲۱۰)

جمله 'Triste distraction, car on n'y trouve pas le bonheur' را چنین ترجمه کرده اند: «جای بسی تأسف است زیرا جز از این راه سعادت حقیقی بدست نمی آید» که باید ترجمه شود: «سرگرمی غم انگیزی است، زیرا از این راه نمی توان به سعادت رسید» (ص ۲۲۰)

کلمه contempler را ستایش ترجمه کرده اند که تماشا کردن درست است (ص ۲۳۰)

Étuve حرارت خورشید ترجمه شده که در اینجا مراد بخار حمام است (ص ۲۴۰)

عبارت lui faisait honte را چنین بفارسی در آورده اند: «او را خجالت میدادند» که باید به عبارتی نظیر «او را در رود بایستی انداختند» ترجمه شود. (ص ۲۷۰)

کلمه Avoine را جو ترجمه کرده اند که نوعی یونجه است (ص ۲۸۰)

عبارت on le poursuivait را ترجمه کرده اند «خودش بدهی خودش را داد» که باید ترجمه شود «او را تعقیب کرده اند» یا تحت تعقیب است. (ص ۲۹۰)

درتئاتر (یا بنا بنوشته مترجم تماشاخانه) کسانی که وارد جایگاه ارکستر می‌شوند نوازندگان هستند نه «موسیقی دانان» (ص ۳۳۰)

pour faire le dilettante را «برای گرم کردن صحبت» ترجمه کرده‌اند که باید ترجمه شود «برای تظاهر به موسیقی دانی» (ص ۳۴۹)

عبارت *Epiant derrière elle les regards qui le suivaient* ترجمه شده است «درحالی که به عقب خود نگاهی می‌افکند» که باید ترجمه شود «بانگام هائی که به دنبالش بود» (ص ۳۷۰)

Une petite chanson را «شعری مبتذل» ترجمه کرده‌اند که تصنیفی کوتاه درست است (ص ۴۱۹)

Riant d'un air bonhomme را «خنده ملاطفت آمیز» ترجمه کرده‌اند که «خنده ابلهانه» درست است (همان صفحه)

les ménages را «نیرنگ زنان» ترجمه کرده‌اند که در عبارت منظور، مراد «مخارج خانه» است (همان صفحه)

Epi دوجا «سنبل» ترجمه شده که باید خوشه ترجمه کرد (ص ۵۰۵) و ... «مادام بواری» یعنی این.

مصطفی رحیمی

از مشتریان محترم کتابفروشی نیل

که در فروردین ماه خرید کرده‌اند تقاضا می‌شود با ارائه رسید صندوق نیل جایزه‌های خود را بدین شرح دریافت دارند:

دارنده قبض شماره	۲۳۹۲	تاریخ	۴۳/۲/۱۴	معادل سه برابر
«	۴۲۷	«	۴۳/۱/۱۹	« دو برابر
«	۵۶۴	«	۴۳/۱/۲۶	« یک برابر

مبلغ قبض خرید

می‌توانند به رایگان برای خود کتاب انتخاب کنند.

طولانی ترین روز

از: «کرنلیوس راین» - ترجمه دکتر

اسماعیل دولتشاهی

۲۵۶ صفحه جیبی - ۳۰ ریال

«کتاب «طولانی ترین روز» داستان روزی است که نیروهای متفقین در ساحل فرانسه پیاده شدند و «جبهه دوم» معروف که از مدت‌ها پیش همه دنیا در انتظارش بودند بوجود آمد. کرنلیوس راین برای نوشتن این کتاب ده سال تمام در اسناد و مدارک امریکائی و انگلیسی و آلمانی مطالعه کرده و برای این منظور با هفتصد نفر از کسانی که آن روز جزو سپاهیان متفقین بوده‌اند و حتی با عده‌ای زنی‌های آلمانی مصاحبه کرده است. کتاب بسیار جالب و خواندنی است و در عین حال حاوی اطلاعات مهمی است و حوادث آن مانند رمان پر حادثه‌ای خواننده را با علاقه و هیجان بدنبال خود میکشد.

«با آثار ادبیات جهان آشنا شوید»

تألیف: بهروز سکوت

۲۸۸ صفحه جیبی - ۳۰ ریال

در این مجموعه، عده‌ای از آثار معروف ادبیات جهان که قبلاً بفارسی ترجمه و منتشر گردیده، هر کدام در چند صفحه خلاصه شده است. نکته جالبی که در این کتاب بچشم می‌خورد اینست که مؤلف پس از اینکه ده اثر ترجمه شده دیگران را خلاصه کرده است، از ادامه این کار منصرف شده و مقالات کوچکی از کتابهای مختلف نقل کرده است. اما فراموش نکرده که در آخر هر کدام آنها بنویسد: «پایان کتاب...» مثلاً فصل شش صفحه‌ای «قلبی زیر یک سنگ» را از کتاب بینوایان و یکتور هوگو، از روی ترجمه حسینقلی مستعان نقل کرده و در پایان آن نوشته است: «پایان کتاب قلبی زیر یک سنگ» و قس علیهذا...

مجموعه

اطلاعات و دانستنیهای عمومی

چاپ سوم با تجدید نظر و اضافات

گردآورنده: عطاءاله فیلسوف ناظمی

از انتشارات کتابفروشی محمدی شیراز

۱۵۲ صفحه - ۵۵ ریال

کتابی است شامل اطلاعات بسیار مختصر و کوتاه درباره مسائل مختلف از قبیل تاریخ، جغرافیا، اختراعات، واحدهای پول، کمکهای اولیه و غیره... که برای داوطلبان شرکت در کنکور دانشکده‌ها و دانشجویان و دانش‌آموزان دبیرستانها و عموم طبقات... و برای شرکت کنندگان در مسابقات علمی رادیویی نوشته شده است. در مقدمه کتاب اشاره شده است که امروزه در کشورهای بزرگ جهان «دائرة المعارف» های مهم چاپ میشود و چون ما دسترسی به آنها نداریم به چنین کتابهای مختصری احساس احتیاج میشود. البته همانطور که در مقدمه نوشته شده است این کتاب ولو فهرست وار باشد، کتاب مفیدی است اما از مطالب آن برمیآید که برای تألیفش به هیچیک از آن دائرة المعارفها و بالااقل فرهنگهای خارجی مراجعه نشده و منابع کتاب (که ذکر نشده) فارسی بوده است. چنانکه در فصل «اطلاعاتی درباره ادبا و شعرا و نویسندگان مشهور جهان» بجای اینکه از مشهورترین آثار هر یک از آنها نام برده شود، به ذکر آثاری از آنها که بفارسی ترجمه شده اکتفاء شده است. و گاهی اشتباهات کوچکی نیز دیده میشود. مثلاً هنگام ذکر آثار «آنا تول فرانس» پس از اشاره به «کتاب دوست من» کتاب «زنیور عسل» مؤریس مترلینگ را هم - که ترجمه فارسی اش از طرف همان ناشر «کتاب دوست من» منتشر شده - در شمار آثار آنا تول فرانس ذکر کرده‌اند.

سفر نامه میرزا حسین فراهانی

با اهتمام حافظ فرما نقرمائیان

انتشارات دانشگاه

۳۸۸ صفحه - ۱۶۰ ریال

این کتاب از سلسله انتشارات مرکز تحقیق و مطالعه تمدن و فرهنگ ایران و خاورمیانه است که از طرف دانشکده ادبیات دانشگاه تهران چاپ میشود. نویسنده این سفر نامه محمد حسین فراهانی است که سفر خود را در اواخر دوره ناصری بتاريخ چهارم شوال ۱۳۰۲ هجری قمری آغاز و در تاریخ پانزدهم ربیع الاخر ۱۳۰۳ به انجام رسانیده است. خط سیر نویسنده از طهران به قزوین و از گیلان به قفقاز و از آنجا به استانبول و اسکندریه و جدّه و مکه و مدینه و بالعکس بوده است.

این کتاب با انشای بسیار ساده و روان نوشته شده و حاوی مطالب مهم و ارزنده درباره اوضاع اجتماعی آن زمان و چگونگی ساختمان شهرها و موقعیت جغرافیائی آنهاست.

انماشین بخارتا قمر مصنوعی

تألیف: هاینز گارتمان

ترجمه مهندس حسن منوچهری - مهندس تمدن

ناشر: شرکت سهامی نشر اندیشه

۵۰۶ صفحه - زرکوب - ۳۲۰ ریال

« طی قرون متمادی بشر ابتدا با دستهای خود و سپس بکمک چارپایانی که آنها را اهلی کرده و بخدمت خود در آورده بود کار میکرد. کمتر از ۲۰ سال پیش او در تکامل خود، مرحله پرارزشی را طی کرد که اهمیتش از مرحله ای که در چندین هزار سال پیش بشر عصر حجر را از غارهای خود بیرون کشید و بنخاندسازی و کشت و زرع مزارع و ادا داشت کمتر نبود. با ظهور دستگاہی که بدون آن موجودیت

جهان موجود ما غیر قابل تصور بود و که شاید ما امروز آنرا يك چیز سهل و پیش پا افتاده بشماریم، یعنی ماشین بخار، این نقطه تحول فرارسید.»

در این کتاب داستان اختراعات بشر از ماشین بخار گرفته تا آخرین اختراعات امروزی بصورت بسیار شیرین و جالبی شرح داده شده است.

خواب و خوراك

از: دکتر غیاث الدین جزایری

ناشر: ابن سینا - ۲۱۶ صفحه - ۵۰ ریال

آقای دکتر غیاث الدین جزایری که تا کنون چند کتاب درباره خوراکیها نوشته اند، در این کتاب تازه خودشان به مسئله « خواب و رویا » پرداخته اند و پس از ذکر عقاید مختلف قدیم و جدید درباره خواب و رد عقاید « فروید » اظهار عقیده کرده اند که تقریباً همه خوابها علت جسمانی دارد و حتی اغلب بیماریهایی هم که ممکن است انسان در آینده دچار شود ممکن است بوسیله خوابهای مخصوصی بر او ظاهر شود. حتی انسان با دیدن خوابهای خاصی که در کتاب ذکر شده است ممکن است سرطانی را که در آینده دچار خواهد شد پیش بینی کند و در همه این موارد برای پیش گیری، خوردن خوراکیهای معینی را پیشنهاد کرده اند. آقای دکتر جزایری در این کتاب عده ای از مسائل لاینحل علم پزشکی امروز را باروش مخصوص خودشان با کمال سادگی حل کرده اند. مثلاً:

« اگر خانم بارداری خواب محاسبه و جمع و تفریق مخارج خانه و زندگانی را در خواب به بیند نوزاد او دختر خواهد بود اگر میخواید پسر شود خرما زیاد میل نماید.»

